


مجله‌ی مطالعات ادبیات کودک دانشگاه شیراز، مقاله‌ی علمی-پژوهشی
سال پانزدهم، شماره‌ی اول، بهار و تابستان ۱۴۰۳ (پیاپی ۲۹)، صص ۱۳۷-۱۶۵

چگونگی شکل‌گیری هویت کودک و نوجوان در داستان‌های کودکانه «محمدحسین
محمدی» براساس دیدگاه «اریکسون» و «گیدنز»

سارا عبدلی* 

عالیه یوسف فام**  شروین خمسه***

چکیده

موضوع این مقاله بررسی چگونگی شکل‌گیری هویت کودک و نوجوان در داستان‌های کودکانه «محمدحسین محمدی» براساس دیدگاه «اریکسون» و «آنتونی گیدنز» است که با روش تحقیق توصیفی تحلیلی، به بررسی عوامل هویت‌ساز پرداخته است. کودکان، با تجربه‌ی فقر، بعد شرم نهادینه‌شده و همچنین پنهان‌کردن احساسات خود، هرگز به مجموعه‌ای سازمان‌یافته‌ای که بتواند یک واحد متشکل از شخصیت و هویت آنان را بسازد، دست نخواهند یافت که می‌تواند سرمنشا بحران‌های آتی آنان باشد. در این پژوهش مراحل

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی، تهران مرکزی، ایران abdolisara1362@gmail.com
(نویسنده‌ی مسئول)

** استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی، تهران مرکزی، ایران daliehyf@gmail.com
*** استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی، تهران مرکزی، ایران sh.khamse@gmail.com

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۲/۴/۱۸

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۱/۱۱/۱۱

DOI: 10.22099/JCLS.2023.46631.1972



رشد به صورت پیرنگ‌وار در سه داستان بررسی شد و نتایج ذیل به دست آمد: مرحله‌ی اول شکل‌نگرفتن اعتماد بنیادین در کودک که نتیجه‌ی زندگی در جوامعی با زیرساخت‌های معیوب، چالش رفتاری و بحران هویتی است؛ مرحله‌ی دوم بیگانگی کودک با خویشتن در قالب انعکاس خود در بازی به علت فقدان پدر و اشتغال مادر و مشکلات اقتصادی و مرحله‌ی سوم، الگویابی و تلاش لیبیدویی و درنهایت ناتوانی برای یافتن هویت شغلی و جنسی نوجوان در جوامع سنتی با وجود محدودیت‌ها از بروز «خودهای متعدد».

واژه‌های کلیدی: اریکسون، کودک، گیدنز، محمدحسین محمدی، هویت.

۱. مقدمه

ادبیات کشور افغانستان، بعد از کودتای ثور به دو شاخه ادبیات داخلی و ادبیات مهاجرت تقسیم شد. ادبیات مهاجرت در افغانستان پیرامون مصائب زندگی مهاجران در کشور مهمان است و به بازنمایی بحران‌های بازماندگان در کشوری استعمارزده و به‌ویژه به وضعیت زندگی کودکانی می‌پردازد که با فقدان فیزیکی یکی از والدین، بیشترین آسیب‌ها را در بستر جامعه‌ای تجربه می‌کنند که به چگونگی شکل‌گیری شخصیت آن‌ها کوچک‌ترین توجهی ندارد و کودکانی با شرایط بالا، طبق نظریه روانشناس «اریک اریکسون» و جامعه‌شناس «آنتونی گیدنز» در بزرگسالی دستخوش روان‌رنجوری و بحران‌های هویتی می‌شوند. واکاوی ادبیات این کشور از آنجا اهمیت پیدا می‌کند که زبان خاموش مهاجرانی است که از اعماق روح آنان سخن می‌گوید. سخنانی با چنان جزئیات که هیچ‌گاه نمونه‌ی آن را نمی‌توان در اخبار یا اسناد تاریخی یافت. از این رو در این مقاله به صورت تعمّدی سه داستان در حوزه‌ی ادبیات کودک از مجموعه داستان‌های محمدی انتخاب شده است تا با دیدگاهی گشتالتی هم به صورت خرده‌روایت و بعد روان‌شناسانه‌ی فردی و هم به صورت کلان‌روایت از دیدگاه جامعه‌شناسانه به بررسی شکل‌گیری هویت پرداخته شود. در داستان اول بخش خردسالی (قبل از مدرسه)، در داستان دوم دوران کودکی و در داستان سوم دوران نوجوانی مدنظر است. از آنجایی که شکل‌گیری هویت به‌مثابه

حرکتی دورانی است، امکان تجربه‌ی بخشی از فرایند رشد و هویت و حتی بازگشت به مراحل قبلی در فرد مفروض است.

شخصیت و هویت از مهم‌ترین تعاریفی است که نظریه‌پردازان به آن پرداخته‌اند. «اریک اریکسون» معتقد است، رشد انسان در قالب سلسله مراحل و وقایع روانی اجتماعی صورت می‌پذیرد که در نهایت سبب می‌شود که فرد تعریفی از خود داشته باشد. اگرچه محیط بر رفتار فرد تأثیر می‌گذارد، اما این بدان معنا نیست که انسان‌ها فاقد فردیت یا اراده آزاد هستند (رک. اریکسون، ۱۳۹۶: ۱۹). به نظر «آنتونی گیدنز» این واقعیت که ما از تولد تا مرگ درگیر کنش متقابل با دیگران هستیم، یقیناً برای شخصیت ما و ارزش‌هایی که به آن معتقدیم و رفتارهایی که در پیش می‌گیریم قید و شرط‌های ایجاد می‌کند. اما درعین حال اجتماعی شدن ریشه و خاستگاه همین فردیت و آزادی ماست. در جریان اجتماعی شدن هر یک از ما به حسی از هویت و توانایی تفکر و عمل مستقیم می‌رسیم (رک. گیدنز، ۱۳۹۸: ۴۹).

به‌طور کلی می‌توان گفت که شخصیت ترکیبی از افکار، عواطف، احساسات، گرایش‌ها، عادات، هیجانات و... است که مربوط به خویشتن فرد است و بدین ترتیب هر کدام از این ویژگی‌ها باعث منحصر به فرد شدن افراد می‌شود.

این مقاله با رویکرد توصیفی تحلیلی، بر مبنای پیشینه پژوهش توسعه‌ای ترویجی، با روش گردآوری داده‌ها اسنادی، از نوع پژوهش‌های کیفی است و روش تحلیل داده‌ها به صورت تحلیل محتوا بوده است.

در این مقاله به سؤالات زیر پاسخ می‌دهیم:

۱. محمدی در داستان‌های کودکانه خود تأثیر محیط اجتماعی به عنوان عامل سازنده هویت را تا چه اندازه مؤثر می‌داند؟

۲. میزان اثرپذیری شخصیت‌های داستانی «محمدحسین محمدی» برای ساخت هویت خویش از محیط اجتماعی پیرامون خود به چه صورت است؟

۳. باتوجه‌به مشکلات جامعه‌ای چون کشور افغانستان، کودک برای ساختن هویت خود و گذر از محیط خانه و ورود به جامعه بزرگ‌تر با چه تحولاتی روبه‌رو است؟

۲. چارچوب نظری پژوهش

مهم‌ترین نظریه‌های رشد و هویت، متعلق به «اریک اریکسون» است. وی یکی از روانکاوان پسا فرویدی است که به روان‌شناس «خود» معروف است. وی معتقد است که هر مرحله روانی اجتماعی با بحران همراه می‌شود. یعنی، هریک از دوره‌های هشتگانه در چرخه‌ی زندگی انسان با یک وظیفه رشدی خاص مشخص می‌شود. همچنین وی سه فرایند اصلی رفتار برای فرد تعیین می‌کند: ۱. فرایند سازمان‌دهی ارگانیزمی بدن در فضا - زمان دوره‌ی زندگی (شامل رشد لیبیدو)؛ ۲. فرایند سازمان‌دهی تجربه از طریق شکل‌گیری ایگو (هویت‌سازی) و ۳. فرایند سازمان‌دهی اجتماعی در واحدهای جغرافیایی و تاریخی (طرح زندگی جمعی) (رک. اریکسون، ۱۳۹۶: ۵۳)

«مراحل رشد از نظر اریکسون عبارت است از:

۱. اعتماد اساسی در برابر بی‌اعتمادی (تولد تا حدود ۱,۵ سالگی)؛
۲. خودگردانی در برابر شرم و تردید (۱,۵ سالگی تا ۳ سالگی)؛
۳. ابتکار در برابر گناه (۳-۵ سالگی)؛
۴. کارایی در برابر حقارت (۵ تا ۱۳ سالگی)؛
۵. هویت «خود» در برابر پراکندگی هویت (۱۳ تا ۲۰ سالگی)؛
۶. صمیمیت در برابر انزوا (۲۰ تا ۴۰ سالگی)؛
۷. زاینده‌گی در برابر در خود فرورفتگی (۴۰ تا ۶۰ سالگی)؛
۸. انسجام در برابر ناامیدی (شصت سالگی به بعد)» (اریکسون، ۱۳۹۶: ۱۸۵).

این هشت مرحله‌ی رشدی را می‌توان به این صورت توضیح داد که در نخستین مرحله زندگی، نوزادان برای رفع نیازهای خود به توجه و محبت مادر متکی هستند. چنانچه مادر به خواسته‌های نوزاد بی‌اعتنا باشد، نوزاد بی‌اعتماد می‌شود.

مرحله‌ی دوم، کودکان علاوه بر اعتماد کردن به دیگران، می‌آموزند که به اراده خود نیز اتکا کند.

مرحله‌ی سوم، کودکان برای ارضای کنجکاوی خود در محیط، دست به اکتشاف می‌زنند و در آن‌ها حس ابتکار شکل می‌گیرد. ولی اگر تمایل آن‌ها به انجام فعالیت‌های تازه با بی‌اعتنایی، تحقیر یا تمسخر اطرافیان مواجه شود، حس ابتکار جای خود را به احساس گناه خواهد.

مرحله‌ی چهارم، کودکان آموزش رسمی خود را آغاز می‌کنند و چنانچه عملکرد آموزشی آنان سودمند تلقی شود در آن‌ها احساس کارایی و پشتکار ظاهر می‌شود. همچنین موفق‌نشدن آنان در این زمینه به احساس حقارت منجر خواهد شد.

مرحله‌ی پنجم، نوجوان برای دستیابی به هویتی تازه باید هویت‌های حاصل از مراحل پیشین را یکپارچه کند و مجدد سازماندهی کند. چنانچه در این زمینه نتواند موفق باشد، دچار آشفتگی هویت خواهد شد.

مرحله‌ی ششم، با آغاز دوران بزرگسالی، فرد می‌تواند هویت کسب‌شده‌ی خود را با دیگری سهیم شود. فرد سالم، توانایی برقراری رابطه‌ی صمیمی را پیدا می‌کند. موفق‌نشدن در ایجاد چنین پیوندی به کناره‌گیری در روابط صمیمی می‌انجامد.

مرحله‌ی هفتم به میانسالی اختصاص دارد و افراد نیاز به نوعی احساس زاینده‌گی و نسل‌پروری دارند. ناموفق بودن در این مرحله ممکن است به احساس در خود فرورفتگی شدید منجر شود.

آخرین مرحله، پیری است که در این بخش فرد با واقعیت مرگ مواجه می‌شود و اگر فرد به این نتیجه برسد که در مجموع زندگی رضایت‌بخشی داشته، یعنی آن‌طور که باید زیسته است، به احساس انسجام و تمامیت می‌رسد. در نقطه‌ی مقابل، اگر عملکردهای پیشین خود را به صورت منفی ارزیابی کند، دچار احساس ناامیدی و یأس می‌شود. افزوده‌های اریکسون را عمدتاً می‌توان در دو نکته خلاصه کرد: اول، او رشد را محدود به دوران کودکی نمی‌داند و تا پایان عمر مراحل را برای آن بر می‌شمارد؛ دوم، او رشد

را فقط به حوزه‌ی روانی جنسی محدود نمی‌کند. در هر مرحله وظایف رشدی معین باید صورت گیرد که ماهیت روانی و اجتماعی دارند. همچنین در این هشت مرحله، مجموعه تغییرات شناختی، غریزی و جنسی آتش بحران درونی را در فرد شعله‌ور می‌کند که بسته به نحوه‌ی حل آن بحران، پسرقت یا پیشرفت فرد تعیین می‌شود. اگر مرحله‌ای به‌درستی طی نشود انسان دچار سوء انطباق یا بدخیمی می‌شود. هر دو عارضه شکلی از نبود تعادل در قطب‌های وظایف رشدی هر مرحله‌اند. اگر قطب مثبت بیش‌ازحد لازم غالب شود، فرد دچار سوء انطباق خواهد شد و اگر قطب منفی غالب شود، عارضه ناگوارتر که همان بدخیمی است، پیدا می‌شود (رک. رفیعی، ۱۳۸۲: ۳۲).

آنتونی گیدنز جامعه‌شناس انگلیسی است پیرو کارکردگرایان در حوزه‌ی جامعه‌شناسی است. وی زندگی هر فردی را متصل به «بدن و خود» می‌داند. از نظر گیدنز هویت عبارت است از خود شخص آن‌طوری خودش تعریف می‌کند. وی معتقد است که «هویت انسان» در کنش متقابل با دیگران ایجاد می‌گردد و در جریان زندگی پیوسته تغییر می‌کند. هیچ‌کس هویت ثابتی ندارد. هویت، دائماً در حال تغییر است.

به‌دلیل پویایی جوامع امروزی، حق انتخاب افراد بیشتر است و همچنین تنوع مراجع در ساخت هویت افراد مؤثر است. «بازتابندگی خود» از اهمیت بسزایی برخوردار است تا به آنجا که حتی بدن افراد از این نگرش در جامعه مصون نیست و همواره قضاوت می‌شود. در دنیای مدرن بدن انسان به‌صورت پدیده‌ای امروزی تنها فردیت را تحت تأثیر قرار نمی‌دهد، بلکه بین جنبه‌های شخصی جسمانی و عوامل جهانی نیز ارتباط برقرار می‌کند (رک. گیدنز، ۱۳۹۸: ۳۶).

به نظر گیدنز، شرط اساسی تدارک هویت شخصی، استقرار «اعتماد بنیادین» است. به هویت شخص نمی‌توان برحسب ماندگاریش در زمان توجه کرد، بلکه «هویت» برخلاف خود به‌عنوان پدیده‌ای عام مستلزم آگاهی بازتابی است. هویت شخصی چیزی نیست که در نتیجه تداوم کنش‌های اجتماعی فرد به او تفویض شده باشد، بلکه فرد باید آن را به‌طور مداوم و روزمره ایجاد کند و در فعالیت‌های بازتابی خود حمایت و پشتیبانی شود.

هویت شخصی، بازتاب برداشتی است که شخص از این مداومت به دست می‌آورد (رک. همان: ۳۷).

گیدنز، اصطلاح دیگری را با عنوان «نظام امنیت هستی‌شناختی» مطرح می‌کند؛ به این معنی که نیروی اساسی بیشتر کنش‌ها، مجموعه‌ای ناآگاهانه برای کسب احساس اعتماد در کنش متقابل با دیگران است. به نظر وی موتور حرکتی کنش، نیاز به رسیدن به امنیت هستی‌شناختی است و چون انسان‌ها میل دارند در روابط اجتماعی از میزان اضطراب خود بکاهند، این فرایند ناآگاهانه قبل از مکانیزم زبان‌آموزی و آگاهی قطعی به وجود می‌آید و منشا کنش است و به همین دلیل سیال و پویا است (رک. همان: ۴۰).

از دیدگاه گیدنز نظام امنیت هستی‌شناختی، باید در «زمان» استمرار پیدا کند و عوامل استمرار آن از طریق سه عامل است:

۱. توانایی برقراری ارتباط عادی با دیگران؛
 ۲. داشتن تفسیر موفقیت‌آمیز از رفتارهای دیگران بر حسب ذخیره‌ی آگاهی افراد (آگاهی ذهنی و اطلاعاتی که افراد در زندگی خودشان دارند)؛
 ۳. فرد، بتواند اعمال خود را در نزد دیگران موجه جلوه کند.
- وی معتقد است که هویت شخصی را باید خلق نمود و تقریباً به‌طور مداوم آن را با توجه به تجربیات متناقض زندگی روزمره و گرایش تطمیع‌کننده نهادهای امروزی تنظیم کرده و تجربه کند. در جدول شماره ۲، مدل نظری استنتاج‌شده از تئوری هویت گیدنز از هویت اجتماعی نشان داده شده است.
- در این مدل افراد یک هسته‌ی اولیه‌ی «خود» دارند که از سه عامل اعتماد بنیادین، ویژگی‌های فردی و جامعه‌پذیری تشکیل شده است. در قسمت اعتماد بنیادین، «خود» از طریق عادی‌شدن تماس‌ها، توانایی عقلانی‌کردن امور و تفسیر موفقیت‌آمیز فرد از کنش خود بر تعداد کنش‌های فرد و انگیزه برای کنش بعدی و در نتیجه بر هویت اجتماعی فرد تأثیرگذار است.

ویژگی‌های فردی «خود» شامل ویژگی‌های ظاهری، ویژگی‌های روانی و میزان اعتماد به نفس است. از طریق تفسیر موفقیت‌آمیز فرد از کنش خود، تفسیر موفقیت‌آمیز دیگران از کنش و توانایی ایفای نقش‌های گوناگون باعث ایجاد «خود»‌های متعدد و انگیزه برای کنش بعدی می‌شود که نهایتاً بر هویت اجتماعی فرد تأثیر می‌گذارد. قسمت سوم نیز جامعه‌پذیری است که خود به دو قسمت: جامعه‌پذیری مدرن و سنتی تقسیم می‌شود. در جامعه‌پذیری سنتی، افراد حق انتخاب نداشته و از مراجع محدودی پیروی می‌کنند و یک هویت انتسابی دارند. جامعه‌پذیری مدرن باعث کثرت محیط‌های اجتماعی از یک طرف و تنوع مراجع از طرف دیگر می‌شود که این دو باعث ایفای نقش‌های متعدد، ایجاد «خود»‌های متعدد و ایجاد حق انتخاب برای فرد و رفتار مطابق با محیط‌های گوناگون می‌شوند. به نظر وی این سه عامل به صورت هم عرض بر میزان انگیزه برای کنش بعدی فرد مؤثر بوده و در نتیجه هویت اجتماعی فرد را تحت تأثیر قرار می‌دهد (رک. گیدنز، ۱۳۹۸: ۴۲).

در این مقاله با تحلیل سه داستان کوتاه در ژانر کودک نوشته «محمد حسین محمدی» به بررسی چگونگی شکل‌گیری «هویت» در محیط سنتی کشور افغانستان می‌پردازیم. در داستان *خوشه‌ها و ملخ*، «باتور» و مادرش برای خوشه‌چینی گندم‌ها به مزرعه می‌روند. مادر، پاپوش کهنه خویش را در اختیار کودکش می‌گذارد تا تیزی شاخه‌ی گندم‌ها، زخمی بر او وارد نسازد؛ اما چشمان باتور به چکمه‌های قرمز پسری است که دور از او مشغول بازی است. ملخی از راه می‌رسد. بازی با ملخ او را به زمین خانی به نام «بای» می‌رساند. بای گمان می‌کند که گندم‌ها را از مزرعه‌ی او برداشته‌اند و آنان را وادار می‌سازد که تمام کیسه‌ی گندم‌های خود را خالی سازند.

داستان *پشه‌خانه*، روایت پسری فقیر و روستایی است که پشه‌بندی کهنه مسبب شادی او می‌گردد. محیط خانه اگر چه محقرانه است اما حضور والدین که برای کودک بسیار ضروری است در آن مشاهده می‌شود. پدر، پشه‌بند را آماده می‌کند و شور و شغف

استفاده‌کردن از آن، دو کودک داستان را وسوسه می‌کند که وارد آن شوند؛ اما در پی شیطنت‌های آنان پشه‌بند خراب می‌شود و تنها دلخوشی‌شان از بین می‌رود. داستان گدایی مدری، درباره‌ی دو کودک است که در حین گشت روزانه‌ی خود با دسته‌ای از شعبده‌بازها روبه‌رو می‌شوند. صاحب سیرک، عروسکی را زیر پارچه‌ای قرار داده است و مدعی است که با افسون او عروسک زنده می‌شود و دیگران را به مبارزه می‌طلبد. افراد زیادی در ابتدا ابراز آمادگی می‌کنند، اما هیچ‌کسی جرأت مبارزه ندارد؛ درحالی‌که پسرک تصمیم می‌گیرد شانس خود را امتحان کند.

۳. پیشنهادی تحقیق

مقاله‌ی «تحلیل روان‌شناختی شخصیت‌های داستانی هوشنگ مرادی براساس نظریه‌ی اریکسون» از رامین محری (۱۳۹۰)، ضمن تعریف داستان‌ها و ویژگی شخصیتی آن‌ها و براساس تقسیم بندی اریکسون، سه مرحله‌ی بازی، سن مدرسه و مرحله‌ی نوجوانی را مدنظر قرار داده و احساس خجالت و بحران هویت را از ویژگی‌های مرحله نوجوانی دانسته است.

مقاله «تحلیل بر ویژگی‌های محیط در نظریه اریکسون» نوشته‌ی علی عمرانی‌پور (۱۳۹۰)، به تأثیر محیط به‌مثابه حلقه‌ی اتصالی میان محیط فیزیکی و شخصیت کالبدی انسان پرداخته است و بیانگر این مطلب است که محیط می‌تواند به‌عنوان پارامتری فیزیکی در روند شکل‌گیری هویت مؤثر باشد.

مقاله «واکاوی انواع هویت در داستان‌های نوجوانان براساس نظریه‌ی اریکسون» از وجیهه حسینی (۱۳۹۸)، در برگیرنده‌ی این نتیجه است که بیشتر نویسندگان هویت فردی و خانوادگی را بر سایر هویت‌ها رجحان داده‌اند.

مقاله‌ی «کارکردهای ادبیات کودک افغانستان در ایران» نوشته‌ی معصومه موسویان (۱۴۰۰)، به بررسی مشکلاتی از جمله بهداشت، امنیت، شرایط ادامه‌ی تحصیل کودکان افغان در ایران پرداخته است. در نتیجه‌ی این پژوهش به این نکته اشاره شده است که

میان آثار تولیدشده‌ی ادبی و نیازهای شناسایی شده‌ی کودکان مهاجر شکاف آشکاری وجود دارد که نیازهای آنان را مرتفع نمی‌سازد.

مقاله‌ی «تحول ادبیات کودک و نوجوان در افغانستان» نوشته‌ی پوپک نیک‌طلب (۱۳۹۲) با تمرکز بر اشعار سروده‌شده برای کودکان افغان به بررسی سیر تاریخی رشد ادبیات کودک و مراکز که در زمینه‌ی ادبیات کودک در افغانستان فعال بوده‌اند، می‌پردازد.

تفاوت مقاله حاضر با دیگر پژوهش‌های انجام‌شده در این است که این پژوهش، با رویکرد جامعه‌شناسانه و روانشناسانه و با تکیه بر نظریه‌ی اریکسون و گیدنز با محوریت هویت و تحولات آن در دوران کودکی و نوجوانی به تحلیل سه داستان در حوزه‌ی ادبیات کودک و نوجوان پرداخته است.

۴. بررسی ابعاد هویتی در داستان‌های کودک

باتوجه به معضلات جامعه‌ی افغانستان، طبیعی است که هویت فردی شخصی دچار خلل شود؛ به‌گونه‌ای که حس پوچی و انزجار از زندگی به فرد روی می‌آورد. این مشکل می‌تواند علل گوناگونی داشته باشد؛ وقتی فردی نتواند با محیطی که در آن زندگی می‌کند، سازگار شود با بحرانی در درون خود مواجه می‌شود. نظام‌های استبدادی یکی از عوامل مهمی است که سبب‌ساز شکل‌گیری چنین احساسی در فرد می‌شود.

در داستان اول با کودکی روبه‌رو هستیم که در مراحل ابتدایی زندگی خود در حال ساختن تعریفی مشخص از «خود» و «هویت» خویشتن است. در نتیجه میزان داده‌های ما برای بررسی عوامل سازنده‌ی هویت او و تصویری که وی باتوجه به جدول تعریف‌شده اریکسون می‌تواند برای خود داشته باشد، محدود به بخش‌های اولیه در این جدول است؛ یعنی ارتباط کودک با مادر و بعد از آن ارتباطی کوتاه با همسالان را می‌توان مدنظر داشت. از آنجاکه زندگی شخصیت در این داستان ادامه پیدا نمی‌کند، ما نمی‌توانیم به تحلیل مراحل بعدی نظریه پیردازیم. اریکسون به‌عنوان روان‌شناسی پسا‌رویدی، اعتقاد به مرحله‌ی «دوران نهفتگی» دارد که بعد از گذران سه مرحله‌ی ابتدایی (دهانی، مقعدی و تناسلی)

ایجاد می‌گردد. در این مرحله، گزینه‌ی جنسی به‌طور کامل به خواب می‌رود و به شکل فعالیت‌های درسی، سرگرمی و گسترش دوستی با افراد همجنس خود را نشان می‌دهد که به‌طور مشخص این روند را در داستان خوشه‌ها و ملخ شاهد هستیم.

طبق جدول رشد هویت اریکسون (جدول شماره ۱)، «باتور» در اولین مرحله‌ی اعتمادی است که کودک نسبت به محیط پیرامون خود احساس می‌کند و در جایگاه A1 عاملیت اعتمادساز، رابطه‌ی کودک با مادر است که وی را وارد مرحله‌ی B1 می‌سازد. از آنجایی که در داستان نامی از پدر و خواهر و برادری آورده نشده است، در نتیجه نقش مادر بسیار اهمیت دارد. کودک به همراه مادر از محیط امن خانه خارج می‌شود تا به همراه وی با دنیای بزرگ‌تری روبه‌رو شود. در این محیط برای او هیچ هم‌سالی وجود ندارد و پیرامون او را بزرگ‌سالانی فرا گرفته‌اند که وجود او و مادرش را نادیده می‌انگارند.

رابطه‌ی کودک با مادر صمیمی است. چون مادر کفش‌های خویش را به کودکش می‌دهد و با پایی برهنه درحالی که خوشه‌های قطع‌شده‌ی گندم به او آسیب می‌زنند وارد مزرعه می‌شود.

«چشمم به پاهای لج ننه می‌افتد. بند پای‌هایم سرخ شده. چپک‌ها را از پایم می‌کشم و به طرفش می‌دوم. ساقه‌های دروشده و خارها به پای‌هایم می‌خلند و می‌خراشند» (محمدی، ۱۳۹۸: ۲۶).

خنده‌ی مادر ایجاد حس امنیت در وجود کودکش را بیشتر می‌سازد. این واقعه زمانی شکل می‌گیرد که باتور در آن سوی مزرعه چشمش به کودکی همسن می‌افتد (آغاز دوره‌ی نهفتگی و میل به حرکت به سمت بازی و سرگرمی با هم‌سالان)، کودکی که می‌تواند دو نقش را برای وی بازی کند. از طرفی می‌تواند دنیای ارتباط با هم‌سالان را برای او فراهم سازد (جدول اریکسون B5) و از طرفی دیگر می‌تواند برای او تبدیل به الگویی ایده‌آل شود. به عبارتی دیگر عامل ورود باتور به جامعه شود و او را در تقسیم‌بندی‌های اریکسون به بخش C3 یعنی عناصر مرتبط با اجتماع قرار دهد.

این اتفاق براساس سه رویکرد شکل می‌گیرد:

۱. کودک هم‌سن، در زمینی ایستاده است که مادر او را از رفتن به آن سمت منع می‌کند و این امر به‌طور ناخودآگاه سبب می‌شود تا میلی به سمت سرزمین ممنوعه در وجود باتور شکل گیرد.

۲. کودک هم‌سن، ظرف آبی دارد و باتور تشنه است. مادر به اندازه‌ی جرعه‌ای از آب نوشیدن به کودکش اجازه ورود به مرز ممنوعه را می‌دهد.

۳. کودک هم‌سن، کفش‌هایی قرمز دارد؛ چیزی که برای باتور در حکم آرزویی محال است.

«می‌گویم نه! تشنه‌ام. به طرف خرمن می‌روم، پسر هم‌سن و سال خودم کنار کوزه‌ی نشسته است. چشمم به بوت‌هایش می‌افتد بعد مسیر دیدش را دنبال می‌کنم و می‌رسم به چپک‌های ننه که من پوشیده‌ام» (محمدی، ۱۳۹۸: ۴۲).

باتور بین دو دنیا قرار دارد. دنیای امنی که اعتماد بنیادین مادر برایش فراهم ساخته و دنیایی که با دیدن مردها به او یادآور می‌شود که باید مرحله‌ی گذار را پشت سر بگذارد و به دنیای بزرگ‌سالی وارد شود و دروازه‌ی ورود به دنیای بزرگ‌سالی ارتباط‌گرفتن با کودک هم‌سال است. اما صدای مادر به او متذکر می‌شود که باید به فضای رابطه با مادر بازگردد. نگاه باتور باز هم در راه رسیدن به مادر به کفش‌های کودک هم‌سال است و حسرت ارتباط‌گرفتن با او.

طبق نظریه‌ی اریکسون هر کودکی در روند رشد و شناخت و ساختن هویت خود نیاز به بازی یا ساختن اشیایی برای بازی دارد. البته که این روند تنها مختص به دوران کودکی نیست و انسان همواره در این مسیر ماریپیج هویتی هر لحظه به دنبال شیء‌ای برای سرگرمی خویشتن است، اما می‌توان این بخش را در کودکان بیشتر مشاهده کرد. باتور نیز از این قاعده پیروی می‌کند. او که اجازه ورود به مرزهای مزرعه‌ی دیگر را ندارد، پس شانس بازی با کودک هم‌سن خود را از دست داده است. در محیط پیرامون نیز ابزاری برای سرگرمی نیست.

«همان‌جا می‌نشینم، به اطراف چشم می‌گردانم. شاید چیزی ببایم، ولی به جز کلوخ و ساقه‌های بریده‌شده‌ی گندم چیزی نیست» (همان: ۲۶).

باتور در این مرحله وارد بخش ششم (D5) از جدول اریکسون، یعنی داد و ستد روانی اجتماعی می‌شود. ملخی وارد داستان می‌شود و او را وارد فضای بازی می‌کند. ملخ، او را آن‌چنان سرگرم می‌کند که دنیای پیرامونش محدود به او می‌شود و به سمت مرحله‌ی D6 یعنی «خودبودن و سهم‌بودن با خود» می‌رود و فراموش می‌کند که وارد مرزهای ممنوعه شده است.

باتور تا این مرحله از داستان به‌طور واقعی با اجتماع روبه‌رو نشده بود تا براساس آن بتواند تعریف مشخصی از «خود» داشته باشد. گیدنز هویت فردی را همان «خود» تعریف می‌کند که فرد آن را به‌عنوان بازتابی از زندگی‌نامه خود می‌پذیرد (رک. گیدنز، ۱۳۹۸: ۴۹). بر این اساس هویت به معنای تداوم فرد در زمان و مکان است و هویت فردی نیز بازتاب تغییری است که شخص از آن به عمل آورده است. هویت فردی باتور در دو زمان و دو مکان دستخوش تغییر شد. او که سرگرم بازی کوکانه‌ی خویش در درون مرز تعریف شده و امنی بود بعد از ورود به مرز ممنوعه با چهره‌ی دیگری از کنش خود با فردی مستبد روبه‌رو می‌گردد.

گیدنز، بهترین شیوه را برای تحلیل هویت شخصی در تضاد قرارداد آن با افرادی می‌داند که احساس «خود در هم شکستگی» را در وجود خود دارند یا به ناتوانایی گراییده است (رک. گیدنز، ۱۳۹۸: ۸۲). این درهم‌شکستگی با حضور «بای خان» در زندگی‌نامه‌ی کوتاه باتور شکل می‌گیرد.

«سرم را بالا می‌گیرم، مرد چاقی بر پشت اسب سوار است. مرد چاق جیغ می‌زند. ملخ از دستم ایلا می‌شود و خوشه‌ها روی زمین می‌افتند» (محمدی، ۱۳۹۸: ۲۸).

فرارکردن ملخ و ریختن گندم‌ها، نشانگر اضطرابی است که کودک با حضور نیروی سرکوبگر بیرونی تجربه می‌کند و ناخودآگاه برای فرار از این درهم‌شکستگی، مادر خود که به تعبیر گیدنز اصلی‌ترین رانه‌ی ایجادکننده‌ی اعتماد بنیادین است را فرا می‌خواند.

«جیغ می‌زنم: ننه! با دست رویم را می‌پوشانم و گریان می‌کنم. ننه که بغلم می‌کند، چشم‌هایم را باز می‌کنم. ننه ماچم می‌کند» (همان: ۲۸)

گیدنز، معتقد است فردی که احساس ناامنی می‌کند، ممکن است فاقد احساس منسجمی نسبت به پیوستگی سرگذشت خویش باشد. این افراد برای کنترل رفتارهای خویش می‌کوشند تا هم‌رنگ محیط شوند، در نتیجه از توسعه یا حفظ اعتماد به جامعیت خود باز می‌مانند. چنین فردی خود را از نظر روحیه تهی احساس می‌کند زیرا فاقد گرمای دلپذیر احترام به خویشتن است (رک. گیدنز، ۱۳۹۸: ۸۳).

کودک صورتش را می‌پوشاند، چون خود را تهی احساس می‌کند و احترامی درونی برای خویش قائل نمی‌شود و از طرفی توانایی مبارزه با این نیروی سرکوب‌گر را ندارد. گویی در جایگاه فرودست قرار می‌گیرد و چاره‌ای جز پذیرش شرایط حاکم را ندارد. اریکسون «داشتن هویت» را کیفیت یکسان‌بودن در ذات در هر زمان و مکان و در هر شرایط می‌داند. یعنی یگانه‌بودن با درون و بیرون. اما کودک داستان هنوز نتوانسته است هویت خویش را بیابد. از درون دچار اضطراب و احساس ناامنی شده است و از بیرون تنها میان خود و مادر احساس پیوند می‌کند که مادر هم به ناگاه رفتاری متفاوت از خود نشان می‌دهد.

«ننه با سیلی به صورتم می‌زند. ننه را نگاه می‌کنم. بای قاه‌قاه می‌خندد. فکر می‌کنم از هر چی خنده است. بدم می‌آید» (محمدی، ۱۳۹۸: ۳۲).

باتور در این مرحله طبق نگاه فروید دچار رجعتی بین دو بخش دهانی (لذت مکیدن در آغوش مادر و کسب لذت از رفتار پرخاشگرانه دهانی شامل گازگرفتن یا تف‌کردن) و مرحله نهفتگی می‌گردد. چنانچه هر کدام از این مراحل در فردی به تثبیت برسد، در بزرگسالی سبب تمایل به سمت افراط در خوردن یا استعمال دخانیات و همچنین تثبیت مرحله پرخاشگری که سبب‌ساز ایجاد بدبینی، حسادت، پرخاشگری... می‌شود، (فروید، ۱۴۰۰: ۵۲). این مرحله در جدول اریکسون در بخش ابتکار عمل در مقابل گناه قرار می‌گیرد که کودک سعی می‌کند تا محیط پیرامون خویش را کنترل کند. باتور از سوی

مادر طرد و دوباره جذب می‌شود، نیروی سرکوبگر بیرونی با صدای بلند به بیچارگی آنان می‌خندد و کودکی که اکنون باید به تعبیر گیدنز زندگی‌نامه‌ی خویش را بنویسد تا در بزرگسالی وسیله‌ی برای قوام هویتش باشد، در همان ابتدای راه دچار بحران هویتی می‌گردد و وارد مرحله‌ای می‌شود که صدای خندیدن که از ابزارهای شادی کودکانه است، برای او تبدیل به تعبیری از خشم و نفرت می‌گردد. اریکسون معتقد است محیطی که افراد در آن رشد می‌کنند، می‌تواند به‌عنوان عاملی سبب شود تا شخصیت‌ها به نوعی هویت زودرس دست یابند؛ به‌عبارت دیگر «تثبیت زودرس تصور یا دید فرد از خودش» که گاهی در درون فرد چنان حک می‌شود که در بزرگسالی توانایی تغییر در آن را بدون کمک‌گرفتن از درمانگر ندارد. در این داستان باتور باتوجه‌به تحمل فقر و حضور نیروی سرکوبگر بیرونی از دنیای کودکی جدا می‌شود و به «هویت زودرس» دست می‌یابد. طبق نظریه‌ی اریکسون کودک در این مرحله دچار نوعی بدخیمی و سوءانطباق در ساختارهای هویتی خویش شده است.

داستان پشه‌خانه، در جایگاه «آسیب‌شناسی ایگو» حائز اهمیت است. طبق نظریه اریکسون، هر کودکی به گونه‌ای کمابیش، فرصت‌هایی را برای همانندسازی با افراد واقعی یا خیالی از هر جنس و با عادات، صفات و اندیشه‌های گوناگون در اختیار دارد. بحران‌های معینی او را به انتخاب‌های سرنوشت‌ساز و می‌دارد. شدت نشانه‌هایی که کودک آشکار می‌سازد، بیانگر ضرورت دفاع او از هویت خویش و ایگوی در حال تکوینش می‌باشد که به کودک نوید تغییرات در حوزه‌های گوناگون زندگی‌اش را خواهد داد. از طرفی دیگر نموده‌های ظریف هیجانی مانند محبت، غرور، خشم، احساس گناه، اضطراب و تنش جنسی متغیرهایی را به کودک نشان می‌دهد که سبب می‌شود تا چشم‌اندازی برای آینده‌ی خویش ترسیم کند.

برای مثال در جوامعی که فرهنگ ایجاد احساس گناه وجود دارد، ناهشیارانه این حالت را به کودک منتقل می‌کنند که مصیبت شکل گرفته به دلیل عوامل درونی

(وسوسه‌ها)ی او به وجود آمده است؛ درنهایت سبب بروز واپس‌روی فردی و روآوردن به احساس گناه و توان‌دهی‌های آغازین می‌شود.

هویت کودک، به‌خاطر مسائلی مانند فقر خانواده دستخوش تغییر می‌شود. به‌عنوان مثال کودک چون احساس می‌کند خانواده تمکن مالی ندارند، به‌طور درونی به خودش هشدار می‌دهد که باید آرام باشد. در غیر این‌صورت دارایی‌شان را از دست خواهند داد. این حالت سبب شکل‌گیری نوعی اضطراب فردی در کودک می‌شود و در درون او تعارضی شکل می‌گیرد و از خود سؤال می‌کند چطور ساکت باشم؟ این حالت را به‌صورت کنش بیرونی که گاهی همراه خشم است، اجرا می‌کند. مانند راوی داستان که می‌داند خانواده درنهایت فقر به سر می‌برند و پدر با پشه‌بندی فرسوده و استفاده‌نشده‌ی به‌خانه آمده و با آن به‌گونه‌ای برخورد می‌کند که گویی غنیمتی ارزشمند است.

«خدا می‌داند از کجا پیدایش کرده. دیدم چند جایش سوراخ است که به همه دهان‌کجی می‌کند. پشه‌خانه‌ی کهنه روی چوب‌های پوسیده‌یی که چند سال است در گوشه‌ی حویلی افتاده‌اند، به هم می‌آیند» (محمدی، ۱۳۹۸: ۳۹).

اریکسون، درباره‌ی اصل لذت می‌گوید: «آن چیزی خوب است که در بلند مدت و با درنظرگرفتن جنبه‌های رشدی چه درونی چه بیرونی مؤثر باشد» (اریکسون، ۱۳۹۶: ۴۵). در این داستان، مشاهده می‌کنیم که کودک، تنها به لذت لحظه‌ای خود می‌اندیشد و به عواقب آن فکر نمی‌کند و با سرزنش والد که در دایره‌ی «اعتماد بنیادین» قرار دارد، روبه‌رو می‌شود. این نوع سرزنش در شکل‌گیری ایگوی کودک تأثیر منفی می‌گذارد و موجبات بحران‌های هویتی در بزرگسالی را فراهم می‌سازد.

در اصول روان‌شناسی اریکسون مبحث مهمی وجود دارد، با عنوان مرحله‌ی جنسی در جایگاه مقعدی. این مرحله در رویکرد درونی خود به مفهوم «مال من» تبدیل می‌شود. این ساختار در کودکی شکل می‌گیرد و در بزرگسالی مفهوم تعیین سهم عشق در مقابل نفرت را مشخص می‌کند و به‌نوعی یا در شکل آزادی برای ابراز خویشتن متصور می‌شود یا به‌صورت لجبازی خود را نشان می‌دهد. فروید، این مرحله را در بخش دوم مرحله

رشد یعنی «مقعدی یا آنوس» در نظر می‌گیرد که تثبیت‌شدن فرد در این مرحله سبب می‌شود تا در دوران بزرگسالی به لجبازی، حساست، خشک و مقرراتی بودن و... روی آورده شود (رک. فروید، ۱۴۰۰: ۵۳).

کودک، پشه‌بند را از آن خود می‌داند و حضور برادر کوچک تهدیدی برای او است. لج بازی می‌کند و با ترساندن و به‌گریه‌انداختن، برادرش را وادار می‌کند تا حریم امن پشه‌بند را تنها برای خودش داشته باشد (آغاز شکل‌گیری حساست و تمایل نداشتن به مشارکت داده‌ها).

«بلند می‌شوم و خودم را با دیوار نازک پشه‌خانه سرگرم می‌کنم که سروکله‌ی اکبر هم پیدا می‌شود. با غیظ می‌گویم: «تو چرا آمدی؟» (محمدی، ۱۳۹۸: ۳۸).

از دیگر مسائل مهم در این داستان بررسی «پدیده‌ی شرم» است. شرم، یکی از مهم‌ترین هیجاناتی است که کودک آن را تجربه می‌کند. «شرم» حاکی از آن است که دیگران به کودک نگاه کنند. به بیانی دیگر، کودک در مرحله‌ی «خودآگاهی» قرار گرفته است. این حالت را می‌توان این‌گونه نیز تعریف کرد که یک فرد در معرض مشاهده است، درحالی‌که برای ارائه‌ی خود به‌صورت مطلوب آماده نیست. به گفته‌ی اریکسون، شرم در آغاز به‌صورت میل شدید به پوشاندن صورت، آشکار می‌شود. آن هنگام که کودک توانایی خود را می‌شناسد، اگر دست به کاری زند که از سوی والد خود سرزنش شود، احساس کوچک‌بودن را تجربه می‌کند. این احساس شرم می‌تواند در بزرگسالی سبب شود تا فرد دست به اعمالی بزهکارانه بزند تا بتواند این گره‌ی شرم را با تعریف دوباره قدرت در نگاه سایرین تغییر دهد. اگر هر فردی در هر دوره از زندگی در رویارویی با امیالش احساس شرمساری کند و خویشتن، بدنش و نیازش را پلید بیانگارد، درنهایت نسبت به عقاید دیگران بی‌توجه می‌شود و این پدیده در قالب بحرانی هویتی نمود پیدا کند. در این داستان نیز کودک پدیده‌ی شرمساری را کاملاً تجربه می‌کند.

«صدای آقاجان را می‌شنوم: بخیز، پدر لعنت! شب نشده خرابش کردی، حالی من می‌فهمم و تو...» (محمدی، ۱۳۹۸: ۴۲).

راوی، در حال تجربه‌ی ساختن هویت خویش به‌عنوان فردی مستقل از اعضای خانواده‌اش است. او در برابر برادر کوچک‌تر، اعمال قدرت می‌کند و سعی دارد تا به او نشان دهد که از وی قوی‌تر است. در نتیجه بین دو مرحله‌ی شعاع روابط دارای اهمیت در جدول اریکسون B2 و B3 یعنی ارتباط با والدین و ارتباط با خانواده‌ی اولیه در چالش است. از طرفی دیگر به‌دلیل تمایل نداشتن به اشتراک‌گذاری داشته‌های خود مرحله روانی جنسی E2 را نیز تجربه می‌کند. به گفته‌ی گیدنز او «خود»ی را به اشتراک می‌گذارد، درحالی‌که دوست ندارد دیگران به کنه آن پی ببرند.

از دیدگاه گیدنز محیط فرهنگی و اجتماعی یکی از عوامل شکل‌گیری هویت شخصی است. کودک قبل از ورود به جامعه که اولین نمود آن «مدرسه» است، در خانه به ساختن هویت شخصی و اولیه‌ی خود می‌پردازد. راوی داستان، در فرهنگ خانواده‌ی خویش چارچوب اولیه‌ی امنیت و اعتماد را درک کرده است اما از آنجایی‌که در جوامع سنتی همواره تعداد نقش‌هایی که سبب می‌شود تا فرد بتواند انواع «خود» را تجربه کند، بسیار محدود است. راوی نیز از همین ابتدای کودکی به نقش‌پذیری از پدر می‌پردازد و همان را برای برادرش اجرا می‌کند. در بخشی از داستان تعریف می‌کند که باغچه از مکان‌های محبوب پدر است و هرگز به آن‌ها اجازه نمی‌دهد که وارد آن حریم شوند. او نیز شروع به پذیرش نقشی تکراری از الگوی ایده‌آل خویش یعنی پدر، می‌کند.

«اکبر کنار باغچه ایستاده است و به آقای که بین باغچه مشغول کار است نگاه می‌کند. کار هر روز آقای است که عصرها به باغچه‌یمان برسد. ما هم اجازه نداریم داخل آن برویم.» (محمدی، ۱۳۹۸: ۳۳).

گیدنز معتقد است در جوامع سنتی پدیده‌ی «خلع ید» به معنای کامل و دقیق آن وجود ندارد، چون در آن جامعه ارتباط خونی به‌نوعی انعطاف‌ناپذیر است. در این داستان نیز کودک در ناخودآگاه خود به‌نوعی به لجاج‌ورزیدن از آنچه که منع شده است گرایش دارد و می‌خواهد تا از حضور قدرتمند پدر «خلع ید» کند، اما از آنجایی‌که توانایی مبارزه با

پدر را ندارد، این وسوسه‌ی درونی را بر روی برادر خویش فرافکنی می‌نماید (ناتوانی در برابر قدرت پدر، یادآور عقده‌ی ادیپ در نگاه فروید نیز است).

در داستان سوم با نوجوانی به نام «سخی» روبه‌رو هستیم که در حال گذار از دوران کودکی است و به نوعی با اولین چالش‌های دوران بلوغ مواجه شده است. اریکسون یکی از مهم‌ترین مراحل را، دوران نوجوانی اعلام می‌دارد؛ زیرا فرد با ایگوی که از دوران کودکی خود به واسطه‌ی ارتباط با اعضای خانواده و همچنین رابطه با همسالان خود ساخته است، اکنون با تعریفی از «خود» وارد جامعه می‌شود تا با هویت جنسی خویشتن به دنبال ایجاد رابطه با جنس مخالف باشد و از طرفی دیگر شغلی برای خود بیابد. سخی نیز به‌عنوان نوجوان در شرایطی قرار می‌گیرد که «خود» را در جایگاه فردی قدرتمند و پهلوان در روستایی که ارتباطات بسیار محدود است، معرفی کند و چنانچه خبر پیروزی او زبازد مردمان روستا شود، به او کمک خواهد کرده تا «خود» را آن‌گونه که دوست دارد به دیگران بشناساند.

سخی، شغلی ندارد یعنی هویت شغلی که براساس آن بتواند در جامعه‌ی کوچک روستا برای خود جایگاهی را متصور شود، وجود ندارد. در نتیجه پولی که به‌عنوان مقرری از خانواده دریافت می‌کند، برای او از ارزش ویژه‌ای برخوردار است. این مسئله‌ی مالی بخشی از هویت او را دچار بحران می‌کند و زمانی که شعبده‌باز درخواست پول دارد، بخشی از هویتی که سخی می‌تواند با آن پول برای خودش ایجاد کند با بخشیدن آن به دیگری از بین خواهد رفت و سبب‌ساز چالشی خواهد شد. گیدنز عنوان می‌دارد که هویت شغلی و کار داشتن، به علت ایجاد حس هویت اجتماعی ثابتی که ایجاد می‌کند، ارزشمند است. به‌طور تاریخی اثبات شده است که عزت نفس انسان علی‌الخصوص مردان با فعالیت اقتصادی آنان برای تأمین زندگی خانواده عجین است (رک. گیدنز، ۱۳۹۸: ۸۱).

«سکه‌ی پنج رویه‌گی را بین انگشتانم چرخاندم، پیش خودم گفتم: «دفعه دیگه که آمد می‌اندازم بین کاسه.» ولی بعد فکر کردم: اصلاً چرا باید پسیه بدهم؟ من که نمی‌شناسمشان» (محمدی، ۱۳۹۸: ۶۰).

سخی توانایی و جسارت کودک هم‌سن‌وسال خودش را در دل ستایش می‌کند و او را در جایگاه الگوی ایده‌آل در جدول اریکسون، قرار می‌دهد. اما زمانی نمی‌گذرد که الگوی ایده‌آل خویش را از کودکی هم‌سال به سمت مردی جوان تغییر می‌دهد؛ مردی که از مبارزه با عروسک جا می‌ماند. سخی می‌خواهد کاری را انجام دهد که بزرگ‌سالان از عهده‌ی آن بر نیامده‌اند و به این وسیله می‌تواند خود را با هویتی جدید به دیگران معرفی کند.

گدی مداری، عروسک بی‌جان را به میدان می‌آورد و به دنبال داوطلبی است تا پنج ضربه به عروسک بزند. از عروسک بی‌جان صدای فریاد می‌آید و حاضران گمان می‌کنند که او جان دارد. دو نفر آماده‌ی مبارزه با عروسک می‌شوند و این داوطلب بودن در وجود سخی نیز تحرکی را ایجاد می‌کند. شعبده‌باز از آنان می‌خواهد هر کسی که «مرد» و «قوی» است برای مبارزه با عروسکی که ظاهر دخترانه دارد، اعلام وجود کند. دو بعد هویتی در این بخش حائز اهمیت می‌شود: اول مرد بودن و دیگر قوی بودن.

«مداری گفت: حالی یک مرد پیدا میشه که همراه این گدی گک کشتی بگیره؟ هر کس مرد میدان است پیش بیاید...» (محمدی، ۱۳۹۸: ۶۱).

گیدنز معتقد است که با مطالعه‌ی کارهای روزمره نکات زیادی درباره‌ی خودمان که موجود اجتماعی هستیم و درباره‌ی «حیات اجتماعی» می‌آموزیم. زندگی ما بر حسب تکرار الگوی مشابه در رفتارهای روزمره نظم می‌یابد. این نظم برای ما یک هویت مشخص می‌سازد (رک. گیدنز، ۱۳۹۸: ۱۹۰).

سخی درگیر زندگی روزمره خویش است و از محیط روستا پا فراتر نگذاشته است که حضور گروه شعبده‌بازان این نظم را بر هم می‌زند و مقدمات شکل‌گیری هویت جدیدی را فراهم می‌سازد.

«هوا گرم بود و خورشید در آسمان جولان می‌داد، ولی به نظر می‌آمد که مردم گرما را حس نمی‌کنند. آب دهانم را قورت دادم و به مداری خیره شدم» (محمدی، ۱۳۹۸: ۶۰).
 گیدنز معتقد است که مطالعه زندگی روزمره به ما نشان می‌دهد که انسان می‌تواند خلاقانه واقعیت را بسازد؛ گو این که این رفتار اجتماعی تا حدی تحت هدایت نیروهای بیرونی مانند: نقش‌ها، هنجارها و انتظارات مشترک جامعه قرار دارد. در نتیجه واقعیت هویتی فرد با تعامل انسان خلق می‌شود. این مفهوم «تعبیر اجتماعی واقعیت» نام دارد (رک. گیدنز، ۱۳۹۸: ۱۹۰).

تعاملات روزمره‌ی سخی پیش‌بینی‌شدنی است و دایره‌ی روابط او نیز مشخص است؛ بنابراین زندگی‌کردن در روستا با رویکرد اجتماعی سنتی پدیده‌ی جدیدی برای ساختن «خود» جدیدی را فراهم نمی‌کند. با گذر این گروه شعبده‌بازان دو اتفاق شکل می‌گیرد:
 ۱. روزمرگی سخی تغییر چهره می‌دهد. ۲. فرصت ساختن «خود» جدید ایجاد می‌شود.
 یکی از مسائل حائز اهمیت، بررسی «تعامل اجتماعی» است. تمام نهادهای اجتماعی بر فعالیت‌های و تعاملات ما که در راستای آن به‌عنوان عوامل بازتابنده به «هویت» جدیدی از خودمان دست می‌یابیم، مؤثر هستند. در جامعه‌ی کوچک روستا نهادی وجود ندارد که براساس آن ساختار جدیدی تعریف شود؛ برخلاف زندگی شهری که فرد دائماً با برخوردهای غیرشخصی همراه است و هر روزه در خلال هزاران تعامل با افراد در چالش است.
 گدی مداری همه را به مبارزه با عروسک دعوت می‌کند. ابتدا جوانی داوطلب می‌شود:
 «جوانی که لنگی پهلوی به سر داشت و بوت‌های نو به پا داشت وارد میدان شد با خودم گفتم چه مغرور است و کاکه» (محمدی، ۱۳۹۸: ۶۱).

سخی او را مغرور می‌داند و نوع لباس پوشیدن و جوان‌بودنش و همچنین جسارتش برای مبارزه با عروسک را در دل هم می‌ستاید و هم او را در درون رقیب خود می‌داند.
 سخی، همچنان در چالش با خود است، مرد شیک‌پوش مغرور از میدان به در شد. اکنون زمان حضور مدعی دیگر است، سربازی وارد میدان می‌شود، اما او نیز با ترس پا به فرار می‌گذارد. حذف سیستماتیک مبارزان برای راوی داستان شامل نوعی رشد جنسی

است. سخی اکنون در جامعه‌ی متشکل از افراد با سنین مختلف روبه‌روست که به‌عنوان سائق‌هایی برای بازخوردهای هویتی او را هدایت می‌کنند. در تمام طول این اتفاقات سخی در حال واگویه‌های ذهنی است که آیا می‌تواند وارد میدان شود یا خیر؛ اما در حین این مکالمات در دل به زنده‌بودن عروسک شک دارد و می‌خواهد که دروغ شعبده‌باز را فاش سازد. با فاش کردن این دروغ می‌تواند تعلیق هویت نهادینه‌شده در خود که به‌واسطه‌ی جامعه شکل گرفته است را به تعویق بیندازد.

«با خود گفتم: اگر این هم بگریزد، خودم می‌روم و چل بازی‌اش را معلوم می‌کنم. آن وقت است که مردم می‌گویند: «بین مردهای جوان گریختند ولی...» (محمدی، ۱۳۹۸: ۶۵). گافمن^۱ که از پیروان نظریه‌ی گیدنز در چگونگی شکل‌گیری هویت فردی است، به بررسی پدیده‌ای به‌عنوان «سرافکنندگی رسواکننده» پرداخته است. او معتقد است که کنترل‌نداشتن بر بخشی از بدن سبب می‌شود تا فرد تلاش کند خود را از دید عموم پنهان سازد و در نتیجه‌ی این پنهان‌سازی، بتواند کنترل بیشتری بر «هویت» خویش داشته باشد. این نوع واکنش را «سرافکنندگی رسوایی‌آور» می‌خوانند. در این داستان، تمامی افرادی که وارد این بازی شدند به سرافکنندگی دچار گشتند و سردرگمی هویتی را تجربه کرده‌اند. تشدید این سردرگمی برای راوی داستان زمانی آشکار می‌شود که خود را در معرض ترکیبی از تجربیات می‌یابد و با تعهد به تصمیم‌گیری مشغول به رقابت برای همانندسازی (با افراد بزرگ‌تر و قوی‌تر از خود) می‌شود و همچنین نوعی تعلیق میان انزوای بیرونی در صورتی که مشمول شکست شود و خلأ درونی ماحصل از واپس‌روی به دوران کودکی و اعتمادنداشتن به خویشتن را تجربه می‌کند.

گیدنز نیز به پدیده‌ای به‌عنوان «ارتباط غیر کلامی و ژست بدن» معتقد است که نحوه‌ی شکل‌گیری آن، وسیله‌ای است برای ساختن بخشی از «هویت شخصی و اجتماعی» (گیدنز، ۱۳۹۸: ۱۹۲). او می‌گوید: «تعامل اجتماعی شامل انواع فراوان ارتباط غیرکلامی است که تبادل اطلاعات و پیام با حالت چهره و ژست و حرکت بدن است و به آن «زبان

1. Erving Goffman

بدن» گفته می‌شود» (همان). یکی از جنبه‌های اصلی ارتباط غیرکلامی بیان احساسات با حالت چهره است. بیان احساس با چهره فطری است اما عوامل فردی و فرهنگی بر شکل حرکات چهره تأثیر می‌گذارند (رک. همان: ۱۹۳).

سخنی از حرکات بدن گدی مداری پی می‌برد که او دروغ می‌گوید و سعی دارد تا دروغ او را فاش کند، چون هویت دروغینی که شعبده‌باز هم برای خودش و عروسکش ساخته است، برای شعبده‌باز «هویت شغلی» نیز محسوب می‌شود. اگر سخنی بتواند از این راز پرده بردارد «خود» جدیدی را معرفی می‌کند که تمام رقبای قبلی را به‌طور کامل از میدان به در خواهد کرد.

ریچارد جنکینز^۱ از جامعه‌شناسان پیرو نظریه‌ی گیدنز معتقد است که «خود، بدون بدن معنایی ندارد. حتی نفس یا روح هم اگر باشد باید در بدن تجسد بیابد تا آنجایی که دنیای بی جسم فضای سایبری هم درنهایت وابسته به آن است که روی صفحه‌ی کامپیوتر تجسد یابد» (گیدنز، ۱۳۹۸: ۱۹۵).

حال تصور کنید عروسک کالبد دارد، اما روح ندارد. این تجسد بدون روح سبب می‌شود تا سخنی تلاش کند تا هویت دروغین شعبده‌باز و عروسک را فاش سازد. از آنجایی که انسان از نگاه گیدنز دارای دو لایه هویت است، بخشی از آن را «هویت اولیه» می‌نامد که به تعبیر اریکسون بخش بزرگی از آن در کودکی شکل می‌گیرد و بخش دوم آن یعنی «هویت ثانویه» مبتنی بر هویت اولیه و نقش‌های اجتماعی و پایگاه‌های اکتسابی ساخته می‌شود (در نظر داشته باشید که گیدنز هویت اجتماعی را امری پیچیده می‌داند که سیال است و با کسب نقش‌های جدید یا ترک نقش‌های پیشین تغییر می‌کند).

در بسیاری از وضعیت‌های اجتماعی وارد تعامل بی‌هدفی می‌شویم؛ این تعامل در جایی رخ می‌دهد که افراد حضور خود را متقابل به اطلاع یکدیگر می‌رسانند. این تعامل معمولاً مختص جایی چون محیط‌های شلوغ و پر تردد می‌شود (رک. گیدنز، ۱۳۹۸: ۱۹۸). مانند حضور سخنی و دوستش به همراهی تعداد زیادی از افراد که به محرکه‌گیری شعبده‌باز

^۱. Richard Jenkins

نگاه می‌کند. گیدنز می‌گوید که تعامل هدفمند هنگامی رخ می‌دهد که فرد مستقیماً به گفتار و کردار دیگران توجه کند. یکی از مصادیق تعامل هدفمند، برخورد است و بخش بزرگ زندگی روزمره‌ی ما را برخورد با دیگران تشکیل می‌دهد. برخورد مستلزم گشایش است که نشانه‌ی کنار گذاشتن بی‌توجهی مدنی است. غریبه‌ها هنگامی که با هم برخورد می‌کنند، شروع به گفت‌وگو می‌کنند، بسیار مهم است و این امر گشایش چه چیزی را به مخاطب القا می‌کند؟ حال سخی سعی دارد تا با واردشدن به صحبت با پسری که مار دور گردنش هست، آیین گشایش را انجام دهد؛ اما به‌علت شلوغی موفق نمی‌شود در مرحله بعدی وارد مبارزه می‌شود و زبان بدن شعبده‌باز ترس را به او القا می‌کند و درنهایت با یک چالش هویتی ترجیح می‌دهد تا محیط را ترک کند. نوجوان داستان به ظاهر محل مبارزه را ترک گفته است، درحالی‌که با مجموعه‌ی از چالش‌های هویتی روبه‌رو شده است که حل این بحران‌ها می‌تواند در مرحله‌ی اول فرد را نجات دهد و در مرحله‌ی بعدی جامعه‌ای را متغیر سازد، زیرا وقتی کودکی بیاموزد که در برابر قدرت برتر هرگز یارای مقابله ندارد، در بزرگسالی نیز به جای حل کردن مسائل ترجیح می‌دهد فرار کند. چه‌بسا بحران‌های هویتی و القای ضعف در کودکان افغانستان (حتی در داستان‌های کودک) قدرت مبارزه با نیروی استعمار را از آنان گرفته و در بزرگسالی آنان را به سمت مهاجرت سوق می‌دهد.

۵. نتیجه‌گیری

باتوجه‌به بررسی‌های انجام‌شده بر روی سه داستان از مجموعه داستان‌های کودک و نوجوان «محمد حسین محمدی» براساس دیدگاه روان‌شناسانه و جامعه‌شناسانه، سه مرحله‌ی رشدی به‌صورت پیرنگ‌وار در این داستان‌ها بررسی شد و این نتیجه حاصل آمد که درنهایت می‌توان تأثیر جنگ و فقدان والد و همچنین حرکت نکردن جامعه به سمت مدرنیته را در چگونگی شکل‌گیری «هویت» کودکان بررسی کرد. در کشوری مانند

افغانستان که تاریخچه‌ی ادبیات کودک در آن بسیار نوپاست، می‌توانیم به‌طور اجمالی به نتایج زیر اشاره کنیم:

۱. مرحله‌ی اول عدم شکل‌گیری اعتماد بنیادین: کودک، در جوامعی با زیرساخت‌های معیوب و وجود بحران‌هایی طولانی‌مدت و فرسایشی مانند جنگ، قحطی، حذف یکی از والدین به‌علت مهاجرت یا کشته‌شدن در جنگ، دچار چالش‌های رفتاری و بحران‌های هویتی می‌گردد که حل آن بحران اغلب به‌دلیل اهمیت‌ندادن به کودک و همچنین نادیده‌گرفتن ارزش این دوران طلایی برای ساختن تعریف مشخص از «خود»، به فراموشی سپرده می‌شود.

۲. مرحله‌ی دوم بیگانگی کودک با خویشتن در قالب انعکاس خود در بازی: مادران در مواجهه با مهاجرت همسر و مشکل اقتصادی دست و پنجه نرم می‌کنند. اشتغال مادران (بدون وجود جایگزینی مناسب مانند مهد کودک) سبب می‌شود تا کودکان از طرفی با نبود پدر به‌عنوان والد و از طرفی دیگر کمرنگ‌بودن نقش مادر روبه‌رو شوند و بار تک والدی را به دوش کشند. درآمد محدود خانواده امکان تهیه‌ی اسباب‌بازی برای آنان را فراهم نمی‌سازد. در نتیجه کودک به‌گفته‌ی اریکسون به ساختن اشیا برای جایگزین کردن آن روی می‌آورد.

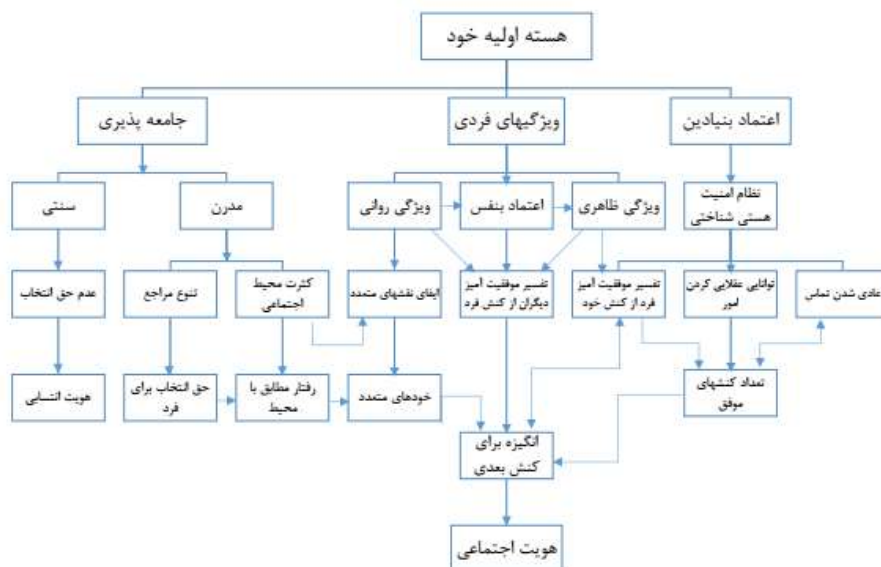
۳. مرحله‌ی سوم الگویابی و تلاش لیبیدویی برای یافتن هویت شغلی و جنسی: زندگی نوجوان در جامعه‌ای سنتی با مجموعه‌ای از محدودیت‌ها و دسترسی‌نداشتن به نیازهای اولیه‌ی که از سمت جامعه نیز سرکوب می‌شود، سبب‌ساز ایجاد موانعی است تا از به‌ظهوررساندن «خودهای متعدد» جلوگیری کند و به‌گفته‌ی گیدنز اگر ایجاد کنش متقابل با دیگران را به حداقل برسد، «هویت» جدیدی شکل نمی‌گیرد و همه‌ی ساختارها تکرار آنچه قبل‌تر بوده است، خواهد بود و نیازی به تغییر در زیرساخت‌های جامعه احساس نمی‌شود. در نتیجه پدیده‌ای با رویکرد شرمگین‌ساختن فرد از سوی اجتماع در ازای اعلام نیاز به ساختن «خود» ایجاد می‌شود. این شرمگین‌ساختن باعث می‌شود تا آن‌ها به انکارکردن درونیات و تمایلات خود پردازند و چه‌بسا در دوران بزرگسالی برای حل

این تنش هویتی دچار اضطراب‌های عمیق‌تری شوند. از آنجایی که بیشتر این کودکان در کشورهای جنگ‌زده و مهاجرفرستی چون افغانستان در آینده با پدیده‌ای به نام مهاجرت نیز روبه‌رو خواهند شد. با این تعدد از گره‌های هویتی در کشور پذیرنده نیز بحران‌های هویتی را تجربه خواهند کرد که در طولانی‌مدت سبب حرکت آن‌ها به سمت موضوعات هنجارشکنانه خواهد شد. طبق رویکرد گیدنز با مطالعه‌ی کارهای روزمره نکات زیادی درباره‌ی «خود» به‌عنوان یک موجود اجتماعی در قالب «حیات اجتماعی» می‌توان یافت و از آنجایی که زندگی افراد بر حسب تکرار الگوی مشابه در رفتارهای روزمره نظم می‌یابد، همین نظم سبب می‌شود هویتی مشخص ساخته شود. به عبارت دیگر افراد در تعاملات خود با دیگران به نظامی شناختی دست می‌یابند می‌توانند هویت خویش را بهتر درک کنند. در افغانستان، روزمره کودکان با حداقل امکانات و عدم دسترسی به تکنولوژی که از مهم‌ترین عوامل شکل‌گیری هویت‌های جدید در جوامع پیشرفته هستند بزرگ می‌شوند، تاجایی که برای نوجوانی مانند سخی عاملیت ساختن یک «خود» برای به‌دست‌آوردن اعتبار اجتماعی، سرگرم‌شدن با دوره‌گردها است. احساسات تند او در جایگاه نوجوان به‌سرعت از محرک‌های هیجانی متأثر می‌شود و از آن به‌عنوان دست‌آویزی برای معرفی خود به‌عنوان فردی قوی استفاده می‌کند. این پدیده‌ی «خودنمایی» بعد از «هماندسازی» از بارزترین خصیصه‌ی دوران نوجوانی است. درنهایت ترکیبی معنادار از تطابق قطبی‌شدگی، تعارض با نیازهای فرد او را به سمت پذیرش جدید بر پایه‌ی انتخاب جهان‌بینی جدید سوق می‌دهد که نوعی زیست‌شناختی کاذب و بحران هویتی برای او ایجاد می‌کند.

جدول ۱: جدول رشد هویتی براساس نظریه اریکسون

E	D	C	B	A	
مراحل روانی جنسی	دادوستدهای روانی اجتماعی	عناصر مرتبط با نظم اجتماع	شعاع روابط دارای اهمیت	بحران‌های روانی اجتماعی	
دهانی - تنفسی - حسی جنبشی	گرفتن، دادن متقابل	نظم کیهانی	شخص مادر	اعتماد در مقابل بی‌اعتمادی	I
مقعدی‌میزنایی، عضلانی (قابض - دفع‌کننده)	محکم‌گرفتن، رهاکردن	نظم و قانون	شخص والدین	خودگردانی در مقابل شرم و شک	II
کودکانه - تناسلی، حرکتی	ساختن، وانمودکردن (بازی)	الگوهای ایده‌آل	خانواده‌ی اولیه	ابتکار در مقابل احساس گناه	III
نهفتگی	ساختن اشیا	عناصر تکنولوژیک	همسایگی مدرسه	کارایی در مقابل احساس حقارت	IV
بلوغ	خودبودن، سهیم‌شدن در خود	دیدگاه‌های ایدئولوژیک	گروه‌همسالان و برون‌گروه ها الگوهای رهبری	هویت و طرد در مقابل پراکندگی هویت	V
تناسلی بودن	گم کردن و یافتن خویش در دیگری	الگوهای همکاری و رقابت	دوستان، شریک‌جنسی، رقبا، همکاران	صمیمیت و وحدت در مقابل انزوا	VI
	پدید آوردن مراقبت	امور جاری در آموزش و سنت	تقسیم کار در بیرون و خانه	زاینده‌گی در مقابل در خود فرورفتگی	VII

نمودار ۱: مدل نظری استنتاج شده از تئوری هویت گیدنز



منابع

- اریکسون، اریک. (۱۳۹۶). *مقدمات روان‌شناسی*. ترجمه‌ی سهیلا خاوردیان و سعید حسن‌زاده، تهران: پندار تابان.
- حسینی، وجیهه. (۱۳۹۸). «واکاوی انواع هویت در داستان‌های نوجوانان براساس نظریه‌ی روانی اجتماعی اریکسون». *تحقیقات کتابداری و اطلاع‌رسانی دانشگاهی*، دوره‌ی ۵۳، شماره‌ی ۲، صص ۱۳-۳۲.
- رفیعی، حسن. (۱۳۸۲). *اریکسون فرزند خود و معمار هویت*. تهران: دانژه.
- عمرانی‌پور، علی. (۱۳۹۰). «تحلیلی بر ویژگی‌های محیط در نظریه‌ی شخصیت اریکسون». *معماری و شهرسازی آرمانشهر*، شماره‌ی ۴، صص ۴۱-۵۰.
- فروید، زیگموند. (۱۴۰۰). *نظریه‌ی روانکاوی*. ترجمه‌ی حسین پاینده، تهران: مروارید.
- گیدنز، آنتونی. (۱۳۹۸). *تجدد و تشخیص*. ترجمه‌ی ناصر موفقیان، تهران: نی.
- _____ (۱۳۹۸). *مقدمات جامعه‌شناسی*. ترجمه‌ی حسن چاوشیان، تهران: نی.

- محرمی، رامین. (۱۳۹۰). «تحلیل روانشناختی شخصیت‌های داستانی هوشنگ مرادی براساس نظریه اریکسون». *ادب‌پژوهی*، دوره ۵، شماره ۱۵، صص ۱۲۱-۱۴۰.
- محمدی، محمدحسین. (۱۳۹۸). *خوشه‌ها و ملخ*. کابل: تاک.
- موسویان، معصومه. (۱۴۰۱). «کاردهای ادبیات کودک افغانستان در ایران». *برازمان*، دوره ۲، شماره ۶، صص ۱۱۰-۱۲۷.
- نیک‌طلب، پوپک. (۱۳۹۲). «سیر تحول ادبیات کودک و نوجوان در افغانستان». *کتاب ماه کودک و نوجوان*، دوره ۱۶، شماره ۷، صص ۲۰-۲۳.